

اخلاق حرفه‌ای حساب‌رسان در آئینه نظریه عمومی اخلاق

R.K. Mautz, H.A. Sharaf 

ترجمه (همراه با دخل و تصرف): دکتر جواد رضازاده

مقدمه

از آغاز تفکر مدون بشر، نظریه اخلاق موضوع مورد علاقه فیلسوفان بوده است. از آنجا که فیلسوفان به خیر نوع بشر علاقه دارند، بحث‌های آنها را می‌توان اخلاق عمومی نامید که با بحث اخلاق در گروه‌های کوچک مانند اعضای حرفه خاص، فرق دارد. بنابراین راه حل مستقیم مسایل خاص خود را نمی‌توانیم در نظریه‌های فلسفی آنها جستجو کنیم. اما، کار آنها در زمینه اخلاق عمومی منبع مهمی برای طرح و بسط مفهوم مناسبی از اخلاق در رشته‌های خاص است. رفتار اخلاقی در حسابرسی یا هر فعالیت دیگر، چیزی بیش از کاربرد مفهوم عمومی رفتار اخلاقی توصیه‌شده توسط فیلسوفان برای کل بشریت نیست. رفتار اخلاقی در حسابرسی هم معنا و ماهیت اصلی خود را از نظریه عمومی اخلاق اخذ می‌کند. بنابراین جا دارد در این زمینه به اندیشه‌ها و استدلال‌های بعضی از فیلسوفان بزرگ توجه کنیم.

نظریه عمومی اخلاق

فیلسوفان در طول تاریخ، مبانی مختلفی را برای نظریه اخلاق، مطرح کرده‌اند. بررسی دیدگاه بعضی از فیلسوفان بزرگ، رهنمودهای لازم را برای فهم منطق پشتوانه اخلاق و رفتار اخلاقی فراهم می‌کند. بدیهی است در این مقاله نمی‌توان کاری بیش از بررسی سریع این حوزه انجام داد؛ البته همین بررسی سریع هم مفید است.

سقراط از جمله نخستین فیلسوفان بود که تلاش کرد مبنای عقلی برای رفتار درست بنا نهد. او نظریه اخلاق خود را بر روی «دانش» بنا کرد و بر نقشی که دانش در فراهم کردن راهنمای عملی برای رفتار اخلاقی بشر دارد، تاکید داشت. مطلب برگرفته‌شده از تاریخ فلسفه به شرح زیر، بینشی از تفکر سقراط درباره اخلاق به دست می‌دهد:

"ایمان سقراط به دانش و به تفکر روشن و منطقی، قوی است؛ آنقدر قوی که او درمان همه دردها را در آن می‌بیند. او روش خود را درباره همه مسائل بشر به‌ویژه درباره مسائل اخلاقی و جستجو برای یافتن مبنای عقلانی برای رفتار به‌کار می‌برد. ... تز اصلی اخلاق سقراطی در این فرمول نهفته است: «دانش فضیلت است»؛ تفکر درست برای رفتار درست، ضرورت دارد؛ بشر با دانستن این که فضیلت چیست، فاضل خواهد شد؛ دانش هم شرط لازم و هم شرط کافی برای فضیلت است: بدون دانش، فضیلت ممکن نیست و دانستن آن فضیلت را تضمین می‌کند؛ هیچکس به‌اختیار خود آدم بدی نیست یا بی‌اختیار خود آدم خوبی نیست؛ هیچکس به‌اختیار خود دنبال شر نیست؛ ... از آنجا که فضیلت دانش است، پس فضیلت یک چیز است: دانش، یعنی سیستم سازمان‌یافته حقیقت و در نتیجه فضیلت‌های مختلف، تنها شکل‌های مختلف همان فضیلت واحد، یعنی دانش است."^۱

هیوم رویکرد دیگری را اتخاذ می‌کند. او تجربه‌گرا است و همه کارهای فلسفی خود را بر اساس آن بنا می‌کند. اولاً، هدف او تبیین اخلاق در قالب مشاهدات و روابط قابل‌آزمون تجربی است و به‌آنچه مردم انجام می‌دهند، توجه می‌کند؛ نه به‌آنچه باید انجام دهند:

"هیوم تجربه‌گرایی را که در متافیزیک و نظریه شناخت او

می‌یابیم، وارد نظریه اخلاق خود می‌کند. او نمی‌پرسد: «آدمها چکار باید بکنند؟» یا «چرا آنها باید این کار را بکنند؟»، او می‌پرسد: آنها وقتی که از واژه‌های «باید»، «فضیلت»، «اخلاق» استفاده می‌کنند، چه منظوری دارند؟ ... اگر بتوانیم نشان بدهیم همه فعالیتها در مقوله‌های خاصی قرار می‌گیرند، آنگاه می‌توانیم کارهای اخلاقی را هم توضیح دهیم، درست به‌همان روشی که حرارت را با تشخیص پدیده‌هایی که با هم اصطکاک دارند، توضیح می‌دهیم."^۲

بعضی از حساب‌رسان مستقل هم رفتار اخلاقی را به‌همین صورت تفسیر می‌کنند. آنها هم در درجه اول به کارهای انجام‌شده توجه دارند؛ و فکر می‌کنند اگر رفتار آنها مطابق با استانداردهای جاری رفتار باشد، کمتر مورد چون‌وچرا قرار می‌گیرد. ضعف بدیهی این رویکرد عبارت است از این که «پذیرش عمومی» نمی‌تواند در گذر زمان رهنمود قابل‌اتکایی برای رفتار اخلاقی یا عمل درست باشد و اگر به پذیرش عمومی به‌عنوان رهنمود اساسی تصریح شود، با بروز لغزش و خطا در آن، هیچ راهی برای اعتلای سطح رفتار واقعی وجود نخواهد داشت.

ثانیاً هیوم به این اندیشه که رفتار اخلاقی را می‌توان از عقل استنتاج کرد، حمله می‌کند. به‌نظر او باورهای اخلاقی از عقل قابل استنتاج نیستند. او تصریح می‌کند که «خوبی» از احساس انسان، نشات می‌گیرد و «خوبی» یک فضیلت غایی است و به‌خودی‌خود مطلوب است و به‌خودی‌خود برای عواطف و احساسات انسان دلپذیر است:

"هرگز نمی‌توان به‌وسیله عقل، غایات نهایی اعمال انسان را توضیح داد. بلکه این غایات، بدون هیچ وابستگی به قوای عقلانی، با احساسات و عواطف انسانها در ارتباطاند. برای مثال، اگر از یک نفر بپرسید چرا ورزش می‌کند، او پاسخ خواهد داد به‌این دلیل که مایل است سلامت خود را حفظ کند. اگر از او بپرسید چرا سلامتی را مهم می‌داند، پاسخ خواهد داد به‌این دلیل که بیماری دردناک است. اگر بیشتر به پرسیدن اصرار کنید و از او بپرسید چرا از درد نفرت دارد، امکان ندارد او بتواند به‌این پرسش پاسخ دهد. نفرت از درد دلیل غایی است و به‌امر دیگر ارجاع ندارد. ... بیش از این

من در این باب تردید ندارم که بگویم بدون این که قواعد اخلاقی در قلب مردم حک شده باشد، بسیاری از آنها با همان روش که به شناسایی چیزهای دیگر موفق می‌شوند، قواعد اخلاقی را هم شناسایی و تصدیق می‌کنند و خود را ملزم و متعهد به رعایت آنها می‌دانند. عده‌ای دیگر هم ممکن است به واسطه تربیت یا عادات کشور خود طرز تفکر مشابه پیدا کنند و این طرز تفکر مشابه اکتسابی موجب می‌شود وجدان آنها به‌کار افتد و این کار ممکن نیست مگر به دلیل عقیده یا قضاوت ما درباره صحت یا فساد اخلاقی ما. و اگر وجدان دلیل اصول فطری باشد پس ممکن است اضداد هم فطری باشد؛ زیرا میان کسانی که وجدان مشابه دارند، بعضی چیزی را التزام و بعضی دیگر از آن احتراز می‌کنند.^۶

حمله او بر نظریه مبتنی بر وجود حقایق اخلاقی فطری که بی‌نیاز از برهان باشد بر تحلیلهای منطقی زیر استوار است:

"قواعد اخلاقی برهان لازم دارند، پس فطری نیستند- دلیل دیگر که مرا در وجود اصول اخلاقی فطری به‌تردید می‌اندازد این است: هیچ قاعده اخلاقی را نمی‌توان طرح کرد که در آن باب کسی نتواند به‌حق دلیل بخواهد. اگر آنها فطری باشند البته خواستن دلیل خنده‌دار و باطل می‌شود. زیرا چیزی که فطری و بدیهی باشد دلیل نمی‌خواهد. ... اگر یکی از قواعد اساسی اخلاق را که می‌گوید «آدمی باید چنان رفتار کند که می‌خواهد با او همان طور رفتار شود» با کسی مطرح کنیم که هیچ‌وقت قبلاً آن را نشنیده اما ظرفیت درک آن را داشته باشد، آیا او حق ندارد برای این که دچار تناقض نشود، دلیل بخواهد؟ و آیا کسی که این قاعده را طرح کرده است، موظف نیست معقول بودن آن را شرح دهد؟"^۷

لاک در ادامه مبنایی را طرح می‌کند که به نظر او می‌تواند معیاری برای داوری درباره رفتار اخلاقی قرار گیرد. به نظر او «قانون» تنها معیاری است که می‌تواند برای قضاوت درباره این که عملی به لحاظ اخلاقی خیر یا شر است، مورد استفاده قرار گیرد. به بیان او "خیر یا شر اخلاقی تنها عبارت از توافقی یا تباین اعمال اختیاری ما با قانون است."

پرسش‌کردن فایده‌ای ندارد. در صورت ادامه‌دادن به این پرسشها، تسلسل تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و همیشه چیزی می‌تواند دلیل خواستن چیز دیگری باشد، اما برای این که این تسلسل خاتمه یابد، چیزی باید به‌خودی‌خود مطلوب باشد، چیزی که به‌خودی‌خود برای عواطف و احساسات انسان دلپذیر است.^۲

علاوه بر این، هیوم برای شایستگی شخصی^۴ ویژگیهایی را می‌شمارد که برای خود فرد یا برای دیگران سودمند و مورد قبول است. به نظر هیوم، شایستگی شخصی به‌عنوان یک اصل آن قدر واضح و آشکار است که نیازی به بحث و استدلال ندارد. با این حال، او ویژگیهای مربوط به شایستگی شخصی را به چهار بخش زیر تقسیم می‌کند:

۱- ویژگیهای مفید برای دیگران، از قبیل شرافت انسانی و رفتار مهرآمیز با دیگران.

۲- ویژگیهای مفید برای خود شخص، از قبیل پشتکار در کسب علم و درک عمیق از انسانها و کسب‌وکار.

۳- ویژگیهایی که بی‌چون‌وچرا مورد قبول دیگران است، از قبیل ظرافت طبع و آداب معاشرت و رفتار اجتماعی.

۴- ویژگیهایی که بی‌چون‌وچرا مورد قبول خود فرد است، از قبیل عظمت و آرامش روحی و صبر و تحمل سختیها.^۵

توجه به این ویژگیها برای حساب‌رسان می‌تواند نهایت فایده را داشته باشد. به‌ویژه با توجه به این حقیقت که حساب‌رسان با افراد و گروه‌های مختلفی از قبیل همکاران حرفه‌ای، کارکنان موسسه حسابرسی، کارکنان صاحبکار و به‌طور کلی با افراد جامعه سروکار دارند، اهمیت داشتن شایستگی شخصی، یک امر بدیهی است.

جان لاک نظریه دیگری را درباره اخلاق بنا می‌نهد. او استدلال می‌کند که حقایق اخلاقی، فطری نیستند و هیچ‌گونه اصول اخلاقی فطری و مورد قبول همگان، وجود ندارد. آنها را می‌توان به‌کمک درک و فهم کسب کرد. هر چند لاک نقش وجدان، ندای کوچک درونی انسان، را در زمینه رفتار اخلاقی می‌پذیرد؛ اما آن را تنها منبع شناخت اخلاقی نمی‌داند:

"وجدان دلیلی برای هیچ قاعده اخلاقی فطری نیست."

از نظر لاک قانون بر سه نوع است: قانون شرع، قانون مدنی و عرف:

"خیر و شر چیزی نیست مگر لذت و آلم یا آنچه موجب لذت و آلم است. بنابراین، خیر و شر اخلاقی عبارت است از توافق یا تباین افعال ارادی با يك قانون ناشی از حکم قانون‌گذار که به موجب آن قانون و با اراده آن قانون‌گذار، ما به واسطه رعایت یا رعایت نکردن آن مستوجب پاداش یا کیفر می‌شویم. احکام اخلاقی، یا به بیان دیگر قوانینی که بر اساس آنها درباره درستی یا نادرستی اعمال آدمیان قضاوت می‌شود، به نظر می‌رسد بر سه نوع باشد که هر کدام ضمانت اجرایی یا پاداش و کیفر متفاوتی دارند:

۱- قانون شرع که معرف طاعات و معاصی است و پاداش و کیفر اخروی توسط خداوند، ضامن اجرای آن است و افعال ما بدین وسیله مصداق طاعت یا گناه به حساب می‌آید.

۲- قانون مدنی که توسط حکومت و برای حراست از جان و مال مردم وضع می‌شود و قدرت حاکم، پشتوانه اجرایی آن است و افعال ما بدین واسطه، مشروع و قانونی یا نامشروع و غیر قانونی تلقی می‌شود.

۳- عرف که متکی به هنجارهای رایج و شهرت اعمال به خوبی یا بدی نزد عامه مردم است. افعال ما به واسطه انتساب به این قانون عرفی، فضیلت یا رذیلت محسوب می‌شود. پشتوانه این فضائل و رذائل، تحسین و تقبیح عمومی است که قوی‌ترین عامل در پای بندی مردم به عادات و رسوم اجتماعی است. بنابراین ممکن است رفتاری در يك کشور، خوب و در کشور دیگر، بد قلمداد شود.^۸

از نظر لاک، وضع قانون برای اداره اعمال مردم، بدون حمل آن بر خیر و شر و الزام فاعل به مراعات آن به واسطه پاداش یا کیفر، باطل و لغو است. هر جا قانونی فرض می‌شود، باید پاداش و کیفری هم فرض شود که محصول ذاتی خود این اعمال نیست و الا اگر اعمال فی نفسه نتایج مطلوب یا نامطلوب داشته باشد، حاجتی به وضع قانون نخواهد بود.

تحلیل دقیق قواعد رفتار حرفه‌ای نشان می‌دهد

ترکیبی از انواع سه‌گانه قوانین یادشده، مبنای مناسب و منسجمی برای این قواعد فراهم می‌کند.

کانت به موضوع رفتار اخلاقی از منظر متفاوتی نگاه می‌کند. از نظر او رفتار ارادی آدمی برای ادای وظایف، منبع متعالی اخلاق است. به عقیده او وظایف اخلاقی را نباید به سبب موفقیت یا رضایت شخصی، بلکه به دلیل این که وظیفه است، و بدون هیچگونه چشم‌داشت، باید انجام داد. وظیفه به صرف وظیفه بودن بالاتر از همه انگیزه‌ها قرار دارد. به نظر او وظیفه، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است. اما این احترام از نوع احترامی نیست که از ترس مجازات یا کیفر ناشی شده باشد. این جا قانون از نوع قوانینی نیست که از بیرون بر شخص تحمیل شده باشد. کانت از واژه «قانون» به عنوان رهنمود جهانشمول کردار یاد می‌کند که فرد مانند دیگران خود را موظف به رعایت آن می‌داند:

"وظیفه، ضرورت کردار ناشی از احترام به قانون است؛ یعنی احترام به اصل پذیرفته شده‌ای که شخص خودش و دیگران را در همه موقعیتهای مربوط، پایبند آن می‌داند."^{۱۰}

بنابراین از نظر کانت وقتی کسی رعایت قانونی را برای خود لازم بداند، نیازی به فشار از بیرون نیست. اراده او منبع خودمختار و متعالی خیر می‌شود. البته این اراده به نوعی نظم و کنترل احتیاج دارد. بدین منظور کانت دو قاعده را مشخص می‌کند:

۱. تنها بر پایه اصلی رفتار کن که در عین حال بخواهی آن اصل، قانونی جهانشمول باشد.

۲. چنان رفتار کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری، همیشه به عنوان یک غایت بدانی و نه وسیله.

این قواعد موجب می‌شود فرد با دیگران طوری رفتار کند که دوست دارد دیگران با او همان طور رفتار کنند و در نتیجه انگیزه‌های خودخواهی را کنار می‌گذارد.

ترکیب نظریه‌های اخلاق یادشده و رسیدن به نظریه واحد برای رفتار اخلاقی، کار دشواری است و شاید این کار ضرورت هم نداشته باشد. اما مطالبی که طرح

«اواخر قرن نوزدهم به دلیل غرق شدن وکلای موفق در کار مشاوره تجاری برای شرکت‌های متعدد، بزرگان حرفه وکالت بارها و بارها به «حرفه ازدست‌رفته» اشاره کردند. به استعداد عمومی و همه‌جانبه‌ای که در گذشته از ویژگی‌های بارز وکلا بود، بها داده نمی‌شد و این ویژگی‌ها جای خود را به رویه‌های سطحی داده بود. بزرگتر شدن شرکت‌های تجاری، تمرکز و ترکیب‌های تجاری و محدود شدن ارائه خدمات مشاوره سودآور به چند شرکت بزرگ، تمرکز مشابهی را در حرفه وکالت هم بازتولید کرد. موسسات حقوقی متروپل (بزرگ) به تدریج که بزرگتر و سودآورتر می‌شدند، روابط کاری تنگاتنگی با اتاق‌های سرمایه‌گذاری، بانک‌ها و صنایع بزرگ برقرار می‌کردند و به مشاوران نزدیک و دائمی آنها تبدیل می‌شدند. اما این روابط تنگاتنگ که منبع سودآوری برای مؤسسات حقوقی متروپل بود موجب ازدست‌رفتن استقلال آنها می‌شد. مؤسسات حقوقی مستقل کوچک‌تر به شیوه دیگری و حتی جدی‌تر از مؤسسات حقوقی متروپل از این روند آسیب دیدند: بخش عمده کار آنها از سوی شرکت‌های ساختمانی و بیمه و بانک‌ها و آژانس‌های وصول مطالبات، غصب شد و از قبیل این کارها مبالغ عمده‌ای سود کسب کردند که زمانی به حرفه وکالت تعلق داشت.»^{۱۲}

این روند موجب شد تا رهبران حرفه وکالت نسبت به کنترل اوضاع و دور کردن این جریان از فعالیت‌های حرفه‌ای سالم، اقدام جدی به عمل آورند: "حدود سال ۱۸۷۵ میلادی، رهبران کانون وکلا که متوجه شدند حرفه در وضعیت اسفناکی افتاده است و مقاومت در برابر روند روزافزون تجاری‌سازی و نفوذ روبه‌رشد کسانی که می‌خواستند حرفه را از «شعبه‌ای از دادگستری و عدالت» به «تجارت و پول‌درآوردن صرف» تبدیل کنند، ضرورت دارد- برای تجدیدنظر در استانداردهای شخصیت، آموزش و یادگیری و همچنین سازماندهی انجمن وکلا در سراسر کشور، نهضتی را شروع کردند.»^{۱۳}

شد برای آشنایی با معانی اساسی رفتار اخلاقی نزد فیلسوفان، کفایت می‌کند.

اخلاق حرفه‌ای

اخلاق حرفه‌ای کاربرد ویژه اخلاق عمومی است. اخلاق عمومی بر وجود رهنمودهای خاص تاکید دارد که به کمک آنها هر کسی می‌تواند رفتار خود را نظم ببخشد. آگاهی از پیامدهای غایی کردار خود و دیگران، اطلاع از الزامات جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، احترام به قوانین دینی، پذیرش تکالیف، تعهد به رفتار با دیگران به نحوی که دوست دارد دیگران هم همانطور رفتار کنند، تشخیص هنجارهای رفتار اخلاقی جامعه‌ای که در آن فعالیت می‌کند، کمک می‌کند شخص به سطح بالایی از رفتار اخلاقی دست یابد. مجموع این نکات بیانگر مفهوم رفتار اخلاقی در اجرای حسابرسی است.

مسئولیت شخص حرفه‌ای به دلیل جایگاه حرفه‌ای که دارد، فراتر از مسئولیت کارکنان معمولی یک سازمان است. او تعهد دارد ایده‌آل‌ها و وظایف حرفه خودش را بداند؛ او تعهد دارد پیامدهای ممکن هر اقدامی را در نظر بگیرد؛ او تعهد دارد از کارهایی که از تداوم حیات سالم حرفه می‌کاهد، خودداری کند. فرض بر این است که او برای درک تأثیری که فعالیت‌هایش می‌تواند بر حرفه داشته باشد، هوش، آگاهی و تجربه لازم را دارد. هر کسی که این نکات را نداند، شرایط لازم برای انجام وظیفه در جایگاه حرفه را ندارد. هر کسی که آگاهانه این نکات را در حسابرسی‌ها نادیده بگیرد، قصور^{۱۱} ورزیده است.

توجه به تجربیات حرفه وکالت در این زمینه می‌تواند آموزنده باشد. ریشه طرح آیین رفتار اخلاقی حرفه وکالت فعلی به ربع آخر قرن نوزدهم برمی‌گردد. ضرورت طرح و تدوین آیین رفتار اخلاقی وکلا از روند نامطلوب کار آنها ناشی می‌شد؛ عده‌ای این روند را «جنبش تجاری‌سازی حرفه وکالت» نامیده‌اند. ریچارد هافستدر این وضعیت را چنین توصیف کرده است:

در سطح حرفه را به همراه دارد. اگر به فکر این هستیم که حرفه حسابرسی مستقل، آینده خوبی را برای جامعه رقم بزند، حل این مسایل باید در کانون موضوعات مورد توجه حرفه باشد.



پانوشتها:

- 1- Frank Thilly and Ledger Wood, **A History of Philosophy**, Third Edition, New York: Henry Holt & Co., 1957, pp. 69-70
- 2- W. T. Jones, **A History of Western Philosophy**, New York: Harcourt, Brace, and Co., 1952, p. 794
- ۳- دیوید هیوم، **جستاری در باب اصول اخلاق**، ترجمه مجید داودی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۸، صص: ۱۶۳ و ۱۶۴
- 4- Personal Merit
- ۵- همان، صص: ۱۳۳ و ۱۳۴
- 6- John Locke, **An Essay Concerning Human Understanding**, edited and published by George Routledge and Sons Ltd., New York: E. P. Dutton & Co., No Date, Book I, Chapter 3, Section 8, p. 30
- 7- Ibid. p. 28
- 8- Ibid. pp. 279-280
- ۹- این مطالب که مورد تایید ما هم هست از منبع زیر اخذ شده است:
H. T. Scovill, **The Accountant and His Conscience**, The Illinois Certified Public Accountant, March 1952, pp. 28-32
- 10- Sir David Ross, **Kant's Ethical Theory**, Oxford: Oxford University Press, Amen House, London, E. C. 4, 1954, p. 93
- 11- Gross Negligence
- قصور= کمال بی توجهی نسبت به مسئولیتها
- 12- Richard Hofstadter, **The Age of Reform**, New York: Vintage Books, Inc., 1960, pp. 158-159
- 13- Henry S. Drinker, **Legal Ethic**, The Annals of The American Academy of Political Sciences, Vol. 297, January 1955, pp. 37-45, at 38
- 14- Roscoe Pound, **The Lawyer From Antiquity to Modern Times**, St. Paul, Minnesota: West Publishing Company, 1953, p. 50
- 15- Carey, op. cit., p. 50

منبع:

Robert Kuhn Mautz, Hussein Amer Sharaf, **The Philosophy of Auditing**, American Accounting Association, 1961

این مطلب بر اهمیت رفتار اخلاقی برای حرفه تاکید دارد که طبق آن حمایت از قدرت ارائه خدمات توسط حرفه، اولی تر از هر چیز دیگری است.

ما قصد نداریم ادعا کنیم حسابرسی مستقل هم مانند حرفه وکالت وضعیت وخیمی یافته است. زیرا آیین رفتار حرفه‌ای انجمنهای حسابداران رسمی کشورهای مختلف همراه با ضمانت اجرای قوانین و مقررات مربوط به فعالیت بورسهای اوراق بهادار به مقدار زیادی از حرفه حسابرسی حمایت می‌کند. به طور کلی مسئولیتهای شخص حرفه‌ای در قالب سه سرفصل زیر بحث می‌شود:

- ۱- مسئولیت در قبال صاحبکار.
 - ۲- مسئولیت در قبال جامعه.
 - ۳- مسئولیت در قبال سایر اعضای حرفه.
- به این موارد باید مسئولیت دیگری را اضافه کرد:

۴- مسئولیت در قبال خود.

اگر شخص حرفه‌ای در مورد هر یک از این مسئولیتهای سهل‌انگاری کند یا اجازه دهد که تعادل بین آنها بر هم بخورد، مسئولیتهای حرفه‌ای خود را به نحو احسن انجام نداده است. همه این مسئولیتهای را می‌توان در قالب یک الزام بنیادی مطرح کرد: "شخص حرفه‌ای باید به نحوی عمل کند که تداوم حیات حرفه و ارائه خدمات مربوط را تسهیل کند."

فلسفه وجودی حرفه، تامین منافع اعضای آن نیست، بلکه خدمت به جامعه است. روسکو پاند حرفه را به شرح زیر تعریف می‌کند:

"گروهی از افراد که در یک حرفه اکتسابی مشغول انجام وظیفه هستند، چیزی از خدمت عمومی کم و کسر ندارد؛ اشتغال به آن ممکن است به طور اتفاقی وسیله امرار معاش هم باشد."^{۱۴}

کری اشاره می‌کند که تفاوت عمده حرفه از کسب‌وکار، تاکید حرفه بر خدمت عمومی است:

"مطلبی که به طور عمده حرفه را از کسب‌وکار معمولی متمایز می‌کند این است که اشخاص حرفه‌ای تعهد دارند خدمت عمومی را بر منافع خود مقدم بدانند."^{۱۵}

مطالبی که گذشت سرنخ حل مسایل ارزشی، به‌ویژه